خبر

جعفر والی در کنار داوود رشیدی آرام گرفت

بخش فرهنگی- پیکر مرحوم «جعفر والی» در کنار مزار داود رشیدی به خاک سپرده شد.

به گزارش ایسنا، پیکر هنرمند فقید «جعفر والی» روز دوشنبه (۲۹ آذرماه) پس از تشییع از مقابل تالار وحدت، در قطعه هنرمندان بهشت زهرا (س) با حضور خانواده و همکارانش به خاک سپرده شد.

جعفر والی که از ۱۸ آذر ماه به دلیل مشکلات ریوی در یک بیمارستان بستری شده بود و بعد به بیمارستان «تهران کلینیک» منتقل شد، حوالی ساعت ۱۰ صبح ۲۷ آذر ماه در بیمارستان درگذشت.

این هنرمند که با همراهی ایرج راد و هرمز هدایت درصدد اجرای نمایش «در گوش سالمم زمزمه کن» در جشنواره تئاتر فجر بود، پیش‌تر نمایش‌های «آی باکلاه آی بی‌کلاه»، «چوب به دست‌های ورزیل» و «گاو» را اجرا کرده است.

او در سال‌های اخیر با بازی در دو نمایش«اتاق شماره شش» نوشته خسرو حکیم رابط بر اساس اثری از چخوف و «ویتسک؛ یک داستان ناتمام» نوشته بوشنر هر دو به کارگردانی ناصر حسینی‌مهر روی صحنه رفت.

یکی از ستارگان قدیمی هالیوود درگذشت

بخش فرهنگی- ژاژا گابور هنرپیشه سرشناس سینمای هالیوود در ۹۹ سالگی به دلیل سکته قلبی چشم از جهان فروبست.

به گزارش خبرآنلاین، فردریک فون‌آنهالت خبر درگذشت این بازیگر را در گفت‌وگویی با خبرگزاری فرانسه تایید کرد.

گابور در مجارستان به دنیا آمد و در جریان جنگ‌جهانی دوم به آمریکا مهاجرت کرد. او از سال ۱۹۵۲ فعالیت خود را در سینمای هالیوود پیدا کرد.

او در دوران کاری خود در بیش از ۷۰ فیلم سینمایی نقش بازی کرد و برای سبک زندگی خاص خود همواره در دید رسانه‌ها بود.

از آثار مهم سینمایی بی‌شماری که گابور در آن‌ها بازی کرده است می‌توان به «مولن روژ» در سال ۱۹۵۲، «لیلی» در سال ۱۹۵۳ و «ملکه فضا» در سال ۱۹۵۸ اشاره کرد. او سابقه حضور در سریال «کابوس در الم‌استریت» را نیز در کارنامه دارد.

بسیاری از چهره‌های سرشناس به انتشار خبر درگذشت گابور واکنش نشان دادند. لری کینگ مجری سرشناس آمریکایی در این باره نوشت: «دیگر کسی همانند ژاژا گابور نخواهد آمد.»

گویندولین کریستی بازیگر سریال «بازی تاج و تخت» نیز با انتشار تصویری از این بازیگر در توییتر درگذشت او را تسلیت گفت.

پاکستان به ممنوعیت نمایش فیلم‌های بالیوود پایان داد

بخش فرهنگی- سینماهای اصلی پاکستان با پایان ممنوعیت نمایش فیلم‌های بالیوود موافقت کردند.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از بی بی سی، سینماهای اصلی پاکستان با پایان ممنوعیت نمایش فیلم‌های بالیوود موافقت کرده‌اند و قرار است از روز ۲۹ آذر، نمایش این فیلم‌ها دوباره آغاز شود.

توقف اکران فیلم‌های هندی در پاکستان پس از آن روی داد که تنش‌ها در کشمیر، منطقه مورد مناقشه بین هند و پاکستان در ماه سپتامبر بالا گرفت.

تصمیم توقف نمایش فیلم‌های بالیوود در پاکستان از سوی سینماهای بزرگ و اصلی این کشور، یک تصمیم صنفی و واکنش به تصمیم گروهی از فیلمسازان هندی و انجمن صنفی تهیه کنندگان سینمایی هند بود.

بعد از بالا گرفتن تنش‌ها میان دو کشور، گروهی از فیلمسازان هندی و انجمن صنفی تهیه‌کنندگان سینمایی هند اعلام کردند استفاده از بازیگران پاکستانی در بالیوود ممنوع است.

این در حالی است که محصولات سینمای بالیوود در پاکستان طرفداران زیادی دارد.

منطقه کشمیر عامل مهمی در بروز تنش‌ها میان هند و پاکستان بوده و دو کشور به دلیل اختلاف بر سر این منطقه وارد جنگ شده‌اند.

روابط بین هند و پاکستان از ماه سپتامبر پس از مرگبارترین حمله پیکارجویان به یک پایگاه ارتش هند در کشمیر، طی سال‌های اخیر بدتر شد. هند پاکستان را به این حمله متهم کرده، ادعایی که از سوی پاکستان رد شده است.

گزارش شده است که ممنوعیت خود خوانده سینماهای پاکستان باعث از دست دادن درآمد قابل توجهی برای این سینماها شده است.

نویسنده ای که داستانی واقعی درباره یک قتل نوشت ضدقهرمان واقعی خودش بود

ژینوس علیپور

نویسنده کتاب هفت راه سریع برای کشتن همسر، روش کار خودش را شرح داده بود. ژانویه ۱۹۹۱، همسر ریچارد کلینکهامر، نویسنده معروف هلندی، از خانه خارج شده و دیگر به خانه برنگشت. او به طور اسرارآمیزی ناپدید شد. ماجرای این جنایت به مدت ۱۰ سال در ابهام باقی ماند تا این که سرانجام مشخص شد که قاتل کسی نیست جز آقای نویسنده که سال ها قبل کتابی با نام «هفت راه سریع برای کشتن همسر» نوشته بود.

عشق به یک جنایی نویس

«ریچارد کلینکهامر» نویسنده معروف هلندی است که کتاب های زیادی را در زمینه جرم و جنایت به چاپ رسانده است. او در ۱۹۳۷ در یکی از دهکده های اطراف شهر «تدرلند» هلند متولدشده بود. از همان دوران نوجوانی نشان داد که به مسائل مربوط به جرم و جنایت علاقه شدیدی دارد و دائما مجلات و کتاب های جنایی را می خواند. علاقه دیگر او در سنین جوانی، نوشیدن الکل و صحبت کردن در مورد کتاب های جنایی بود. به هر حال سال ها گذشت و ریچارد ازدواج کرد اما چند سال بعد همسرش به خاطر اخلاق تند او طلاق گرفت و ریچارد را تنها گذاشت.

در سال ۱۹۷۷ ریچارد با زنی به اسم هانی آشنا شد و با او ازدواج کرد و برای شروع یک زندگی تازه به همراه همسر جدیدش به منطقه ییلاقی «گانزدیک» در شمال شرقی هلند نقل مکان کرد. بعدها یکی از دوستان قدیمی هانی که به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شده بود گفت که روزی هانی با او تماس گرفته و گفته در آمستردام با مردی بسیار خوش مشرب و خنده رو به اسم ریچارد آشنا شده و با وجود این که ریچارد ۱۰ سال از او مسن تر است و یک بار هم طلاق گرفته اما او عاشق این مرد شده و قصد دارد با او ازدواج کند.

دوست صمیمی هانی گفته بود که زن جوان که فقط نه سال داشته، شاهد جنایتی فجیع بوده که در جریان آن پدرش با تبر، مادر او را به قتل رسانده است. او این نایت را برای ریچارد تعریف کرده بود و مرد میانسال که عاشق داستان های جنایی بود از این داستان واقعی خیلی خوشش آمده و به هانی قول داده بود که اگر زمانی نویسندگی را آغاز کرد، داستان زندگی مهیج او را هم بنویسد.

بعد از ازدواج و نقل مکان این زوج خوشبخت به منطقه ییلاقی گانزدیک، آنها در یک خانه ییلاقی که باغ بسیار بزرگ و زیبایی داشت، زندگی مشترک خودشان را آغاز کردند. ریچارد کلینکهامر که در دوران جوانی یکی از سربازان خارجی لزیون فرانسه بود، مدتی بعد از ازدواج شان از ارتش استعفا داد و گاهی اوقات به عنوان یک حسابرس یا نویسنده پاره وقت کار می کرد.

بعد از مدتی ریچارد تصمیم گرفت شانس خودش را در نوشتن کتاب امتحان کند. بنابراین از نوشتن داستان های کوتاه شروع کرد و بالاخره در سال ۱۹۸۳ با ناشر گمنامی به اسم «ویلیام دانکر» آشنا شد. این ناشر اولین کتاب ریچارد به نام «یک سگ مطیع» را به چاپ رساند. تجارب او در لژیون فرانسه به شدت در نوشتن این کتاب تاثیرگذار بود. بعد از چاپ اولین کتاب ریچارد مشخص شد که او نویسنده ای توانا با ذهنی خلاق است و خوانندگان منتظر کتاب های بعدی او بودند.

مرد میانسال در اولین کتابش درباره این که چگونه در مرحله اول می توان یک نفر را کشت و در مرحله دوم از شر جسد او راحت شد، نوشته بود. ریچارد کلینکهامر با نوشتن دومین کتابش در همان سال به نام «هتل قرمز» که مجموعه ای از داستان های کوتاه بود، به سرعت معروف شد و طرفداران زیادی پیدا کرد. او در یکی از داستان های کوتاه این کتاب، داستان زندگی همسرش هانی و ماجرای به قتل رسیدن مادر هانی را نیز نوشته بود.

ابتدا همه چیز خوب به نظر می رسید تا این که علاقه او به نوشیدنی های الکلی کار دستش داد. ریچارد به شدت به این نوشیدنی ها اعتیاد پیدا کرده بود و بعد از نوشیدن مقدار زیادی الکل، رفتارهای ناشایستی از خودش نشان می داد. در این شرایط او دیگر یک فرد مهربان و آرام نبود.

او هر روز با هانی بر سر مسائل کوچک و بی اهمیت دعوا می کرد و حتی در مواردی نیز که هانی برای دیدار دوستانش می رفت، بعد از بازگشت به خانه با او دعوا می کرد و او را کتک می زد. بعدها دوست صمیمی هانی در دادگاه عنوان کرد که بیشتر مواقع آثار کبودی زیادی روی بدن هانی دیده می شده که او سعی داشته آنها را بپوشاند.

«ویلیام دانکر» ناشر کتاب های ریچارد به عنوان یک شاهد در دادگاه گفت روزی ریچارد در حالی که الکل زیادی نوشیده بود، داستان زندگی اش را برای او تعریف کرده و گفته بود زمانی که کودک بوده در جریان جنگ جهانی دوم، مادرش با یک افسر نازی در اتریش ارتباط داشته و بعد از این که اتریش توسط روس ها آزاد شد و آنها آنها به هلند بازگشتند، به عنوان مجازات زنانی که با افسران آلمانی نازی در ارتباط بودند، مردم شهر، موهای سر مادرش را می تراشند و به او که کودکی کم سن و سال بوده است، تجاوز می کنند.

دانکر به قاضی پرونده گفت ریچارد در یکی از کتاب هایش درباره جنایات نازی ها نوشته است که در آن کتاب، داستان های واقعی وحشتناک زیادی از زمان جنگ جهانی دوم و حضورش در اتریش تعریف کرده است.

مجرای ناپدید شدن اسرارآمیز هانی

زندگی هانی و ریچارد دیگر مانند اوایل ازدواج شان آرام نبود. آنها بیشتر اوقاتی که ریچارد بیش از حد الکل می نوشید، با هم دعوا می کردند. ریچارد ادعا داشت که هانی آرامشش را به هم می زند و نمی گذارد تا او به کار مورد علاقه اش یعنی نویسندگی ادامه دهد. از آن طرف نیز هانی می گفت ریچارد بیش از حد نوشیدنی الکی استفاده می کند و بعد از مصرف او را کتک می زند تا این که در ژانویه ۱۹۹۱ روزی ریچارد سراسیمه و ناراحت به اداره پلیس منطقه ییلاقی گانزدیک رفت و گزارش کرد که همسرش هانی شش روز پیش از خانه خارج شده و هنوز بازنگشته است.

ریچارد در جواب پلیس که از او پرسیده بود چرا همان اول که هانی به خانه برنگشته به پلیس اطلاع نداده است، گفت ما با هم دعوا کرده بودیم و فکر می کردم هانی برای درد دل پیش دوستش رفته و چون من در حال نوشتن کتاب جدیدم بودم، هانی نخواسته دوباره مزاحمم بشود و شب به خانه برنگشته است اما وقتی چند روز گذشت و او نیامد تصمیم گرفتم به دنبالش بروم و متاسفانه دوچرخه قرمز او را در ایستگاه قطار نزدیک محل سکونت مان پیدا کردم.

بعد از اظهارات ریچارد، پلیس بلافاصله تحقیقاتش را آغاز کرد. آنها بعد از مدت ها تحقیق به این نتیجه رسیدند که ممکن است هانی توسط شوهرش ریچارد به قتل رسیده باشد چون تمام همسایگان نزدیک در بازجویی ها ادعا کرده بودند که یک هفته آخر قبل از ناپدید شدن ناگهانی هانی، این زوج دائما با هم بگومگو و دعوا داشته اند.

پلیس، ریچارد را به عنوان تنها مظنون پرونده که ممکن است هانی را به قتل رسانده باشد دستگیر کرده و او را مورد بازجویی قرار داد اما ریچارد در بازجویی ها گفت من هانی را نکشته ام و تنها با او دعوا کردم. او از خانه رفت و دیگر برنگشت. پلیس باز هم قانع نشده بود، بنابراین ریچارد را به مدت چند روز در سلولی بازداشت کرد و او را تحت فشار قرار داد اما ریچارد هرگز اعتراف نکرد که همسرش را کشته است.

پلیس همچنان به ریچارد مشکوک بود، به همین دلیل هنگامی که او در بازداشت بود، تمام خانه و باغ اطراف خانه اش را جستجو کرد اما هیچ سرنخ مشکوکی که مربوط به قتل هانی باشد پیدا نکرد. پلیس هنوز هم عقیده داشت ممکن است با جستجوی بیشتر مدرکی علیه ریچارد پیدا کند. پس با کمک گرفتن از سگ های پلیس، تمام باغچه و باغ اطراف خانه را جستجو کرد، آنها حتی برای پیدا کردن هانی از نیروی هوایی سلطنتی هلند نیز کمک گرفتند.

هواپیماهای اف ۱۶ بر فراز خانه و باغ ریچارد پرواز کردند و تمامی آن منطقه به وسیله اشعه مادون قرمز اسکن شد اما پلیس هر چه بیشتر جستجو می کرد، کمتر می یافت. بنابراین مقامات پلیس هلند به این نتیجه رسیدند که به احتمال قریب به یقین چون با این همه جستجو هیچ جسدی پیدا نشده حتما قتلی صورت نگرفته و اعلام کردند که آنها نمی توانند تحقیقات شان در مورد قتل را بدون داشتن جسد ادامه دهند.

هفت روش سریع

پرونده ناپدید شدن اسرار آمیز هانی حل نشده باقی ماند اما یک سال بعد از ناپدید شدن هانی، ریچارد همراه کتاب تازه ای که نوشته بود به نزد ناشر کتاب هایش یعنی ویلیام دانکر رفت و کتاب جدیدش را به او معرفی کرد. کتاب جدیدی که ریچارد نوشته بود، «هفت روش سریع برای کشتن همسر» نام داشت که در آن روش های عجیب و غریب و بسیار وحشتناکی را برای کشتن زنان غرغرو و نافرمان پیشنهاد داده بود اما ویلیام دانکر که به خاطر چاپ کتاب های قبلی ریچارد بسیار معروف شده بود، به دلیل این که کتاب جدید ریچارد دارای بخش های بسیار وحشتناک و غیرقابل تحملی بود، حاضر نشد این کتاب را به چاپ برساند.

کتاب تا چندین سال بعد به چاپ نرسید اما بخش هایی از کتاب توسط مطبوعات به صورت غیرقانونی و زیرزمینی در هلند به چاپ رسید و باعث شد ریچارد بیش از پیش مشهور شود. در سال های بعد، ریچارد بیشتر اوقاتش را در خانه به نوشیدن و نوشتن کتاب های دیگرش می گذراند.

او نویسنده ای معروف و ثروتمند شده بود. در سال ۱۹۹۷ یعنی هفت سال بعد از ناپدید شدن اسرار آمیز هانی، ریچارد تصمیم گرفت خانه ییلاقی اش را بفروشد و به آمستردام نقل مکان کند. در آن زمان تمام مردم هلند او را به عنوان نویسنده آثار جنایی و پلیسی می شناختند و دیگر داستان ناپدید شدن مرموز هانی و سوءظن پلیس به قاتل بودن ریچارد کاملا کم رنگ و به فراموشی سپرده شده بود.

ریچارد دائما به برنامه های تلویزیونی دعوت می شد و در مصاحبه های مطبوعاتی شرکت می کرد تا در مورد آثار جدید و قدیمی اش و همچنین در مورد کتاب چاپ نشده «هفت روش سریع برای کشتن همسر»، صحبت کند.

برملا شدن راز و دستگیری قاتل

هنگامی که ریچارد در سال ۱۹۹۷ به آمستردام نقل مکان کرد، خانه ییلاقی خودش که سال ها با هانی در آن زندگی کرده بود را برای فروش گذاشت. در سال ۲۰۰۰ خانواده جدیدی آن خانه را خریدند اما صاحبان جدید خانه تصمیم داشتند تعمیراتی اساسی در ساختار خانه ایجاد کنند، بنابراین با یک گروه بازسازی منزل تماس گرفتند تا آنها در مرحله اول، کف خانه را که حالت بتنی داشت خراب کنند و به جای آن پارکت های چوبی زیبایی نصب کنند اما طی عملیات کند کف بتنی خانه، ناگهان کارگران، جمجمه یک انسان را پیدا کردند و با پیشروی بیشتر، استخوان های دیگری نیز پیدا شد.

صاحبان جدید خانه ییلاقی بلافاصله پلیس را در جریان گذاشتند و بعد از این که اسکلت پیدا شده توسط پزشکی قانونی مورد بررسی قرار گرفت، از روی یکی از دندان های جسد مشخص شد که اسکلت پیدا شده مربوط به هانی – همسر ریچارد کلینکهامر – نویسنده معروف است. با تعیین هویت جسد پیدا شده، پرونده این معمای مرموز که ۱۰ سال حل نشده باقی مانده بود، دوباره به جریان افتاد و این بار پلیس مطمئن بود که ریچارد قاتل همسرش است.

ریچارد کلینکهامر که دیگر ۶۲ سالش شده بود، در آمستردام به جرم قتل هانی دستگیر شد و روز بعد در بازجویی ها به قتل همسرش اعتراف کرد. او گفت ۱۰ سال پیش در یک نزاع شدید با هانی، در حالی که بیش از حد الکل نوشیده بود او را به شدت کتک زده و باعث شده به سر هانی ضربه ای وارد شود و او در دم جان بدهد.

او در ادامه گفت چون می ترسیدم که این موضوع به شهرتم آسیب بزند تصمیم گرفتم جسد هانی را تکه تکه کرده و استخوان های او را در گودالی درون خانه دفن کنم و بعد تمام کف خانه را با بتن بپوشانم. ریچارد در کمال ناباوری توضیح داد که در کتاب «هفت راه سریع برای کشتن همسر» در یکی از داستان های آن طریقه به قتل رساندن و خلاص شدن از شر جسد همسرش را کاملا شرح داده است اما کارآگاه پرونده اش به این موضوع توجهی نکرده است.

به هر حال «ریچارد کلینکهامر» بعد از این اعتراف وحشتناک، در سال ۲۰۰۱ به قتل هانی متهم شده و در سن ۶۳ سالگی به زندان فرستاده شد. او در سال ۲۰۰۳ به دلیل رفتار خوبش و همچنین کهولت سن از زندان آزاد شد و در سال ۲۰۰۷ بالاخره کتاب معروف «هفت راه سریع برای کشتن همسر» را به چاپ رساند.

این کتاب بارها تجدید چاپ شد. به هر حال روانشناسان عقیده داشتند زندگی تاسف بار ریچارد هنگام جنگ جهانی دوم، رفتار مادرش و همچنین تجاوزی که در دوران کودکی به او شده بود، زمینه ساز این جنایت هولناک و همچنین نوشتن کتاب معروفش شده است. آنها معتقد بودند که نوشیدن مشروبات الکلی نیز در قتل همسرش بی تاثیر نبوده است. در نهایت ریچارد در ژانویه ۲۰۱۶ در حالی که به تنهایی در منزلش در آمستردام زندگی می کرد در سن ۷۸ سالگی درگذشت و اینطوری بود که زندگی این نویسنده معروف و جنجالی به پایان رسید.

خبر

شمس لنگرودی:

دوست دارم در فیلم‌های اکشن بازی کنم

بخش فرهنگی- شمس لنگرودی با گلاب آدینه سر فیلمبرداری فیلمی به نام «دوباره زندگی» مشغول به کار است.

شمس لنگرودی، بازیگر و شاعر در خصوص علاقه‌اش به بازیگری اظهار داشت: من حتما باز هم بازی خواهم کرد و اکنون هم سر یک کار با گلاب آدینه هستم و اکنون اواخر فیلمبرداری است.

وی ادامه داد: نام موقت فیلم «دوباره زندگی» است که به احتمال زیاد، اسم آن تغییر خواهد کرد.

لنگرودی در خصوص ارتباط بازیگری با سرایش شعر، اظهار داشت: فکر می‌کنم تنها رابطه‌ای که با هم دارند در شناخت حس است، چون شعر به حس انسان ممکن می‌کند و این شناخت، می تواند در بازیگری، کمک کند.

وی ادامه داد: وقتی به کار بازیگری مشغول هستم، مدتی از شعر فاصله می‌گیرم که می‌تواند کمک بازیگری به سرودن شعر باشد، چون این دوری برای شعر خوب است و در کل فاصله گرفتن در زندگی لازم است.

لنگرودی در خصوص علاقه مندی هایش، عنوان کرد: شعر جزئی از من است و نمی‌توانم آن را از خود، جدا کنم، ولی بازیگری جزو علایق من است.

وی در مورد چگونگی رسیدن به نقش‌هایش اظهار داشت: من خیلی زود به نقش‌هایم می‌رسم و آن ها را می‌فهمم و حس می‌کنم و معمولا در موقع خواب راجع به نقش تخیل می ورزم.

لنگرودی گفت: دوست دارم که در یک فیلم کمدی ایفا نقش کنم، البته طنزی که ارزشمند باشد. به غیر از کمدی دوست دارم،بازی در فیلم‌های اکشن را هم تجربه کنم.

این شاعر راجع به آخرین فعالیت هایش در عرصه ادبیات گفت: نشر نگاه کتاب به تازگی کتاب شعری تحت عنوان «واژه ها به دیدن من آمدند» چاپ کرده است، که شعر های آن عاشقانه است.

حمایت سعید راد از کارگردان «شهرزاد»

بخش فرهنگی- سعید راد درباره اظهارات کارگردان «شهرزاد» گفت: سخنان آقای فتحی، علت تمام معلول‌هاست. اینکه هیچوقت ما پناه نداشتیم و پشت هم نبوده‌ایم.

سعید راد در حمایت از سخنان حسن فتحی یادداشت نوشت. او نوشته است:

«آقای فتحی، آدم حرفه‌ای است. من متاسف شدم که آقای فتحی را مجبور می‌کنند اسم کارهایش را ببرد، همه ما کارهای او را حفظ هستیم. چه من که ۲۰ سال خارج از کشور بودم و چه کسانی که اینجا در کنار او زندگی می‌کنند، اما مردمی که عنوان کرد مردمی دور از این جریانات هستند. آقای فتحی پر از غصه است و این مسئله برایش پر از درد است، مگر ما چندتا حسن فتحی داریم؟ چند تا شهاب حسینی داریم که در همین «شهرزاد» اینقدر باشکوه بود و دیگرانی همچون او؟

وقتی دچار یک مشکل و آسیب می‌شویم باید یادمان باشد که ما اینقدر این سهم خودمان را ابرای اعتراض استفاده نکرده‌ایم. من هنوز نمی‌توانم توقع داشته باشم که یک صندلی داشته باشم به عنوان دست‌اندرکار سینمای حرفه‌ای این مملکت در جشن خانه سینما و... این‌ها همه اصل‌هایی است که نشان می‌دهد ما آسیب پذیریم و هیچوقت حرف نزدیم و نگفتیم شما چه کاره‌اید؟! شمایی که سینما را از دست آقای فتحی و ما سیاه مشق کرده‌اید، امروز چه کاره‌اید؟ بنابراین خود من وقتی به بغض می‌نشینم از گله‌گی‌ای که آقای فتحی عنوان کرد، به این دلیل می‌گویم محق نیستیم. چون زمان‌هایی هم که خودمان احتیاج داشتیم کسی حمایت‌مان کند کسی به داد ما نرسیده است.

این جریان امکان ندارد درست شود، شما خیال می‌کنید فردا ارگان‌هایی می‌گویند چرا به «شهرزاد» با اینهمه وقار و استقبال مردم، ظلم شده است؟! مگر ما برای مردم کار نمی‌کنیم و سیاست‌های کلان مملکت ما نمی‌خواهد مردم از سینمای ما استقبال کنند پس چرا اینگونه عمل می‌کنند؟! اگر جریانی شکل می‌گیرد، برمی‌گردد به اینکه تا علت ریشه‌یابی نشود که نخواهد هم شد، مشکلی حل نمی‌شود، چون فرصت‌ها از دست می‌رود و آقای فتحی دوباره مشغول کارشان می‌شود و این جریان باز به شکل دیگری رخ می‌دهد. چه کسی پیگیری می‌کند، هیچکس و فقط چند نفر محبوب و مغضوب داستان می‌شوند.

اگر این گله‌گی‌ها به حق باشد خیلی چیزهای ما باید درست شود، به حق نبوده است. خود من در یک موقعیتی دو اسم باوقار صنعت سینمای ملی ایران را در یک جای مقدس بر روی سن تالار وحدت که فستیوال باشکوه فجر انجام می‌شد، آوردم و هنوز در حال فحش شنیدن هستم. چه کسی پشت من ایستاد، چه کسی پشت آن جریان ایستاد و دفاعیه برای من نوشت؟!

من موافق این هستم که از همین الان جایی مثل خانه سینما که همه بر آن تکیه داریم، به آن رای داده‌ایم و پایگاه ما سینمایی‌ها است باید یک شورایی داشته باشد که مسائلی اینچنینی را که به وجود می‌آید با قدرت حل کند.»